

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

هدیه های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

دوم دبستان





کودکان دبستانی عزیزان من هستنند.

امام خمینی (قُدَسَ سِرَّة)





همکار گرامی، معلم عزیز

سلام علیکم؛ خداوند مهربان را شاکریم که بر اساس اهداف برنامه درسی دینی، تغییراتی در کتاب تعلیم و تربیت دینی دوم ابتدایی با عنوان «هدیه‌های آسمان» صورت گرفت. امیدواریم با آموزش مناسب کتاب حاضر شاهد شکوفایی هر چه بیشتر استعدادها و پرورش انگیزه‌ها و رفتارهای دینی دانش‌آموزان میهن عزیز اسلامی مان باشیم.

برای پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌کنیم:

۱- برای تدریس کتاب مراجعه به کتاب **راهنمای معلم** لازم است. بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد. به عنوان نمونه برخی اشعار تنها در کتاب راهنمای معلم آمده است.

۲- با توجه به این که تصاویر نقش مهمی در تثبیت اهداف درس دارند، لازم است همکاران محترم برای آموزش مفاهیم دروس، از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده کنند.

۳- تدریس برخی دروس می‌تواند به صورت پیمانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون یا احساس نیاز معلم، می‌توان برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس کرد.

۴- ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان به صورت توصیفی است. جهت اطلاع بیشتر در مورد شیوه و ابزارهای آن به کتاب راهنمای معلم پایه‌ی دوم مراجعه نمایید.

۵- برای آشنایی شما همکاران، حوزه‌ی موضوعی هر یک از دروس در صفحه‌ی فهرست، به وسیله‌ی رنگ‌ها مجزا شده است:

● خداشناسی ● پیامبری ● امامت ● آداب و اخلاق اسلامی ● احکام ● مراسم اسلامی

۶- هر درس اجزایی دارد که به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در کتاب راهنمای معلم آمده است:

عنوان درس: عنوان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس

کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به موضوع درس به کار می‌آید.



متن درس: شامل بخش عمده‌ای از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

بدانیم: این بخش برای تقویت و تکمیل مفاهیم اصلی درس در برخی دروس قرار داده شده است. گفتنی است که محتوای این بخش جزء درس است و در فرایند آموزش نقش قابل توجهی ایفا می‌کند. علاوه بر سه بخش فوق که ارائه‌کننده‌ی مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود:

فکر می‌کنم: این بخش جمع‌بندی و خلاصه‌ی درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز است که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در آن داشته باشند. ضرورتی بر انجام کتبی این بخش نیست و انجام شفاهی آن از سوی دانش‌آموز کفایت می‌کند.

دوست دارم: این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطه‌ی عاطفی است و دانش‌آموزان را به انجام فعالیتی عملی تشویق می‌کند. در حقیقت دانش‌آموزان در این بخش به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند. در این مرحله نیز لزومی بر انجام کتبی فعالیت نیست و می‌تواند به صورت شفاهی صورت گیرد.

گفت و گو کنیم: در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگاران به سؤالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شوند.

امین و مینا: بخشی که یک خواهر و برادر محتوای درس را به زبانی دیگر بیان می‌کنند و دانش‌آموزان با پاسخ‌های متفاوت خود در کلاس، مطالب آن‌ها را تکمیل می‌کنند. این کار در جهت بسط و گسترش مفاهیم درس است.

بگرد و پیدا کن: در این بخش با انجام یک فعالیت عینی و ملموس، دقت دانش‌آموزان تقویت می‌شود.

بین و بگو: این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس دارد و موجب تعمیق یادگیری می‌شود.

با هم بخوانیم: شامل شعری در موضوع درس است که دانش‌آموزان آن را هم‌خوانی می‌کنند. تعدادی از اشعار هم در راهنمای معلم آمده است.



بازی و نمایش: محتوای برخی دروس به صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جذابیت بیشتر فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس فراهم کنند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی فرضی، اهداف درس را تثبیت می‌کند.

یک کار خوب: انجام این فعالیت نیز وسیله‌ای برای تثبیت اهداف درس است.

تمرین کنیم: این بخش در درس‌های احکام قرار داده شده و لازم است برای تک‌تک دانش‌آموزان در مدرسه انجام شود. می‌توان از اولیای دانش‌آموزان خواست تا محتوای درس را در خانه نیز با فرزندانشان تمرین کنند. انتظار داریم همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.

همراه با خانواده: این قسمت با هدف بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی در میان اعضای خانواده، برای بروز رفتار دینی وی قرار داده شده است.

توجه به حیطه‌ی عاطفی دانش‌آموزان در کنار حیطه‌ی دانشی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ فعالیت‌هایی با عنوان «دوست دارم»، «ببین و بگو»، «باهم بخوانیم» و «بازی و نمایش» عمدتاً با این هدف در کتاب گنجانده شده است.

انتظار داریم والدین گرامی برای انجام این بخش از فعالیت‌ها با دانش‌آموز همراهی کنند.

گروه حکمت و معارف اسلامی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری



نظرسنجی کتاب درسی



دوست خوبم، سلام



اکنون که به کلاس دوم آمده‌ای، برایت هدیه‌ای دارم. یک کتاب زیبا،

هدیه‌های آسمان.

امیدوارم این هدیه را از من قبول کنی و در نگه‌داری آن کوشا باشی.

خوب می‌دانم که دانش آموز پر تلاش و باهوشی هستی.

کتابت را دوست داری، نوشته‌هایش را خوب می‌خوانی و درس‌هایش را

خوب یاد می‌گیری و به آن عمل می‌کنی.

دوست دارم همیشه لبخند بزنی و شاد باشی.

خدا نگه‌دارت.



فهرست



درس اول هدیه های خدا ۱۰



درس دوم پرندگان چه می گویند؟ ۱۴



درس سوم خاطره ی ماه ۱۸



درس چهارم مهربان تر از مادر ۲۲



درس پنجم می خواهیم وضو بگیرم ۲۶



درس ششم پیامبران خدا ۳۲



درس هفتم مهمان کوچک ۳۶



درس هشتم جشن میلاد ۴۰



درس نهم اهل بیت پیامبر ۴۴



درس دهم خانواده ی بخشنده ۴۸





درس یازدهم نماز بخوانیم ۵۲



درس دوازدهم پدر مهربان ۵۸

درس سیزدهم بهترین دوست ۶۲



درس چهاردهم دعای باران ۶۶

درس پانزدهم بچه‌ها سلام! ۷۲



درس شانزدهم کیسه‌ی سنجاب کوچولو ۷۶

درس هفدهم وقت نماز ۸۰



درس هجدهم خاطره‌ی نانوشته ۸۴

درس نوزدهم جشن بزرگ ۸۸



درس بیستم در کنار سفره ۹۲



هدیه‌های خدا



ظهر اولین روز مدرسه بود. مامان و زینب کوچولو، روی ایوان خانه، منتظر بازگشت دوقلوها بودند. علی و زهرا شاد و خندان به خانه رسیدند. کمی بعد، کتاب‌های سال جدید را با ذوق و شوق به مامان نشان دادند. زهرا گفت: «این کتاب را ببین مامان جان! پارسال مثل آن را نداشتیم.»

مامان کتاب را ورق زد. اسم درس اول را خواند و گفت: «هدیه‌های خدا، چه اسم قشنگی برای نعمت‌های خدا! مثلاً چه چیزی هدیه‌ی خداست بچه‌ها؟»

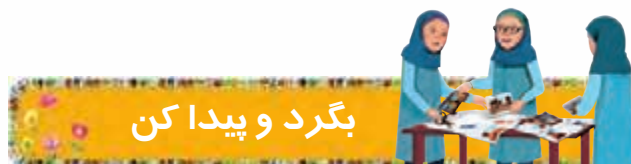




علی و زهرا کمی فکر کردند. علی گفت: «خیلی چیزها مامان جان! مثل همه‌ی اعضای بدن ما... مثل بال برای پرنده‌ها... مثل ریشه برای درخت‌ها...»
زهرا گفت: «مثل خورشید و باران و جنگل و دریا... و مثل خوردنی‌ها.»
علی خندید و گفت: «ای شکمو!» بعد ادامه داد: «مثل مامان و بابا برای بچه‌ها.»
مامان آن‌ها را بوسید و گفت: «و بچه‌ها برای مامان و بابا.»
زهرا با مهربانی کتابش را از دست زینب کوچولو کشید و گفت: «و مثل این خواهر بازیگوش که نمی‌داند کتاب‌ها خوردنی نیستند!»
مامان سفره‌ی ناهار را پهن کرد و پرسید: «این نعمت‌ها دیدنی‌اند. مگر نه بچه‌ها؟ آیا به نظر شما، همه‌ی نعمت‌های خدا را می‌شود دید؟»
علی و زهرا به مامان کمک کردند و به سؤالش فکر کردند. بعد همه دور سفره نشستند و علی با شادی گفت: «نه! فکر کردن که دیدنی نیست.»
زهرا زینب کوچولو را روی زانوهایش نشاند و گفت: «دوست داشتن و مهربانی کردن هم دیدنی نیست.»
مامان سر تکان داد و گفت: «بله بچه‌های عزیزم، نعمت‌های خدای مهربان خیلی زیادند؛ آن قدر زیاد که نمی‌شود همه را شمرد.»
بعد برای بچه‌ها غذا کشید و ادامه داد: «پس باید این نعمت‌ها را بشناسیم



و از آن‌ها بهترین استفاده را بکنیم.»
 علی و زهرا با هم پرسیدند: «چطوری مامان جان؟»
 مامان لبخند زد و گفت: «کتاب جدید شما برای همین است. کاش درس‌هایش را
 همه با هم بخوانیم: شما بچه‌ها و من و بابا.»



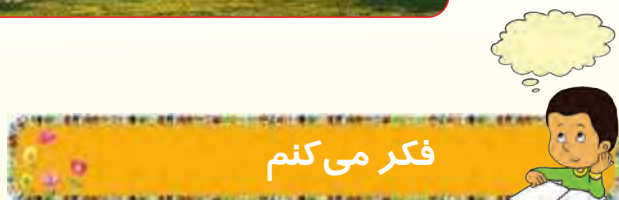
بگرد و پیدا کن

هدیه‌های زیبای خدا را در تصویر درس پیدا کن و برای دوستانت بگو.
 اگر این نعمت‌ها نبودند چه می‌شد؟



دوست دارم

دوست دارم در این تصویر زیبا جای بودم؛ زیرا



فکر می‌کنم

من کدام هدیه‌ی خدا هستم؟
 هم شور هستم، هم شیرین، همه‌ی گیاهان و جانوران به من نیاز دارند پس در
 مصرف من باید صرفه‌جویی کنی.

🌟 با کمک من می توانی چیزهای خوبی از معلم خود پرسی و پاسخ سوالات معلم را بیابی.

🌟 علم و دانش فراوانی دارم و با جست و جو و تحقیق به مردم کمک می کنم.

بازی و نمایش



این بازی را به صورت گروهی در کلاس انجام دهید. به مدت سه دقیقه با هم فکری یکدیگر دربارهٔ نعمت های خدا گفت و گو کنید و آن نعمت ها را در برگه ای بنویسید یا اگر می توانید آن ها را نقاشی کنید. برگه های خود را با گروه های دیگر جابه جا کنید و هر گروه در کلاس نوشته های خود را بخواند یا نقاشی های خود را به هم کلاسی ها نشان دهد. آیا گروه شما یا گروه های دیگر توانسته اند همهٔ نعمت ها و هدیه های خدا را بنویسند یا نقاشی کنند؟ اگر زمان بیشتری به شما بدهند چطور؟ چرا؟

با هم بخوانیم



هدیه های خدا



یک کلاغ خواند:

«قار و قار و قار و قار»

ای خدا که مهربان تری

از هوای تازه ی بهار!

ای خدای مهر و شادی ام!
هدیه های خوشگل تو آند
جوجه های نوک مدادی ام»

محمود پوروهاب



پرنده‌گان چه می‌گویند؟



غروب یک روز بهاری است. گنجشک‌ها روی درختان جیک جیک می‌کنند. ساجده از پنجره‌ی اتاق نگاهی به آسمان می‌کند و می‌گوید: «مادر، چرا گنجشک‌ها جیک جیک می‌کنند؟ آن‌ها چه می‌گویند؟»

مادر گفت: «دخترم، همان‌طور که ما حرف می‌زنیم، گنجشک‌ها هم حرف می‌زنند. فکر می‌کنم آن‌ها با این کار از خدا تشکر می‌کنند.»

ساجده گفت: «آن‌ها به خدا چه می‌گویند؟»

مادر گفت: «شاید می‌گویند:

خدایا تو به ما یاد دادی چگونه پرواز کنیم.

چگونه لانه بسازیم و کجا دنبال دانه بگردیم.

خدایا از تو به خاطر این همه مهربانی تشکر می‌کنیم.»

ساجده گفت: «پرنده‌گان چه حرف‌های خوبی به خدا می‌زنند. من هم می‌خواهم با خدا حرف بزنم و از او تشکر کنم.»

در این هنگام صدای اذان از مسجد بلند می‌شود. مادر وضو می‌گیرد و به نماز می‌ایستد.

ساجده با خود می‌گوید:





فکر می‌کنم

ساجده با خود چه گفت؟



دوست دارم

وقتی پدر و مادرم نماز می‌خوانند، ...



گفت و گو کنیم

با درس خواندن، از کدام نعمت‌های خدا می‌توان تشکر کرد؟

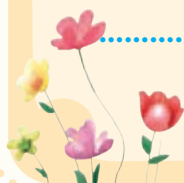
خدایا از روزی که به دنیا آمده‌ام، از تو هدیه‌های زیادی گرفته‌ام.

..... خدایا تو به من

.....

.....

.....





جوجه گنجشک

تو بال نرم و زیبا
تو آب و دانه دادی
به من، مامان و بابا
درخت و لانه دادی

زمین و آسمان را
چه زیبا آفریدی
منم یک جوجه گنجشک
صدایم را شنیدی

تو نوک دادی که هر روز
بگویم جیک جیکی
تو خوب و مهربانی
خدای بی شریکی

مرضیه تاجری

مخاطره‌ی ماه^۱

شب از نیمه گذشته بود. ماه از بالا نگاه می‌کرد. خانه‌ای روشن و نورانی دید.
 در خانه، مادر و پسری بیدار بودند.
 مادر دست به سوی آسمان بلند کرده بود و زیر نور ماه دعا می‌کرد.
 پسر دعاهای مادر را می‌شنید و آهسته آمین^۲ می‌گفت.
 - خدایا بیماران را شفا بده!
 - خدایا به نیازمندان کمک کن!
 - خدایا همه را به راه درست راهنمایی کن!
 پسر پرسید: مادر! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟!
 مادر دستی بر سر فرزند خود کشید و گفت: عزیزم!
 اول برای دیگران دعا می‌کنیم و بعد برای خود!
 آن شب دختر پیامبر، حضرت فاطمه، برای همسایه‌ها
 و دوستانش دعا کرد و فرزندش حسن علیه‌السلام^۳
 آمین گفت.
 ماه با خود گفت:
 چه خانه‌ی زیبایی و چه دعاهای قشنگی!



۱- معلم ارجمند شما می‌توانید به انتخاب خود درس کتاب یا درس درج شده در رمزینه را آموزش دهید.

۲- آمین: قبول کن

۳- علیه‌السلام: سلام بر او





فکر می کنم



با دعا کردن برای دیگران ...

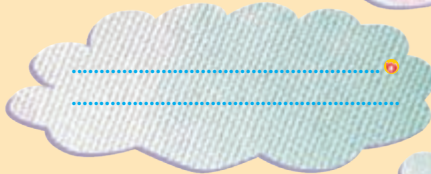
دوست دارم



من هم مانند حضرت فاطمه سلام الله علیها باشم؛ پس ...

یک کار خوب

شما برای مردم جهان چه دعاهایی می کنید؟ در جاهای خالی بنویسید.



خدایا حضرت مهدی (عج)
را زود برسان.

خدایا هیچ کودکی در
جهان گرسنه نباشد.

خدایا به همه مردم ستم دیده
در جهان کمک کن.



هنگام دعا احساس می کنم که

بین و بگو



همه جا و همه وقت می توانم با خدای مهربان حرف بزنم. مثلاً:



با هم بخوانیم



مادر گلها

من نیز زهرایم
ای حضرت زهرا
هم نام تو هستم
ای مادر گلها

ای چشمه ی خورشید
ای شعر زیبایی
من قطره ای هستم

ای کاش چون گلها
در سایهات باشم
یا مثل یک گنجشک
همسایهات باشم

چون خوب می دانم
تو مهربان هستی
همواره در فکر
همسایگان هستی

یحیی علوی فرد

مهربان‌تر از مادر



...از میان درختان سرسبز می‌گذشتم. جیک جیک چند جوجه به گوشم رسید.

صدا را دنبال کردم تا به لانه‌ی گنجشک‌ها رسیدم. چه جوجه‌های زیبایی! جوجه‌ها را برداشتم و به راه افتادم.

صدای جوجه‌ها هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. شاید کسی را صدا می‌زدند یا گرسنه بودند.

به آسمان نگاه کردم. دیدم گنجشکی بالای سرم می‌چرخد. گنجشک با شتاب به من نزدیک شد و ناگهان خود را روی جوجه‌ها انداخت. ماجرای عجیبی بود! آن‌ها را گرفتم و با خود آوردم.



پیامبر خدا و یارانش به سخنان مرد مسافر گوش دادند.

پیامبر گفت: جوجه‌ها را روی زمین بگذار.

همه با تعجب نگاه می‌کردند. مادر جوجه‌ها از آن‌ها جدا نمی‌شد!

یکی از یاران پیامبر گفت: چه مادر مهربانی!

دیگری گفت: حتی یک لحظه هم از جوجه‌هایش جدا نمی‌شود!

پیامبر گفت: آیا از محبت این مادر تعجب می‌کنید؟

«بدانید، خداوند از این مادر مهربان‌تر است. او بنده‌هایش را خیلی دوست دارد.»

سپس به مرد گفت: گنجشک‌ها را به لانه بازگردان.

مرد به راه افتاد و در راه به سخن پیامبر و مهربانی خدا فکر می‌کرد.

هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

او مهربان‌ترین مهربانان است.

(سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴)



دوست دارم



من هم با پرندگان مهربان باشم. پس ...

ببین و بگو



با دقت به این دو تصویر نگاه کن. از آن‌ها چه می‌فهمی؟



.....

.....

.....

بازی و نمایش



داستان درس را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

یک کار خوب

در دفتر نقاشی‌ات دو گل زیبا بکش. در کنار هر گل، جمله‌ای برای تشکر از پدر و مادر بنویس و به آن‌ها هدیه کن.



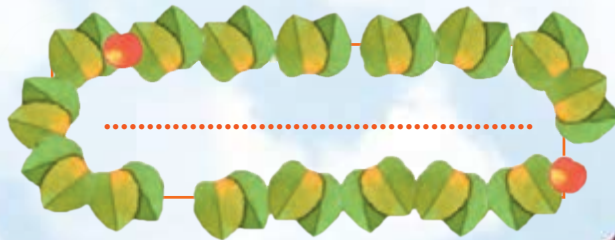
به نام خدای بزرگ
که پروانه را آفرید
به روی دو تا بال او
خط و خال زیبا کشید

خدایی که با یاد او
لب غنچه‌ها باز شد
نوک زرد بلبل از او
پر از شعر و آواز شد

خدایی که پرواز را
به گنجشک آموخته
لباسی هم از جنس پر
برای تنش دوخته

ناصر کشاورز

دوست دارم یک نام زیبا برای این شعر با کمک دوستانم انتخاب کنم.



می خواهم وضو بگیرم



صدای مؤذن بلند می شود: الله اکبر ...
 هنگام نماز است. می خواهم با خدای مهربان حرف بزنم.
 باید خود را آماده کنم.



سپس صورتم را از جایی که موی سر
 می روید تا چانه می شویم؛ از بالا به پایین.

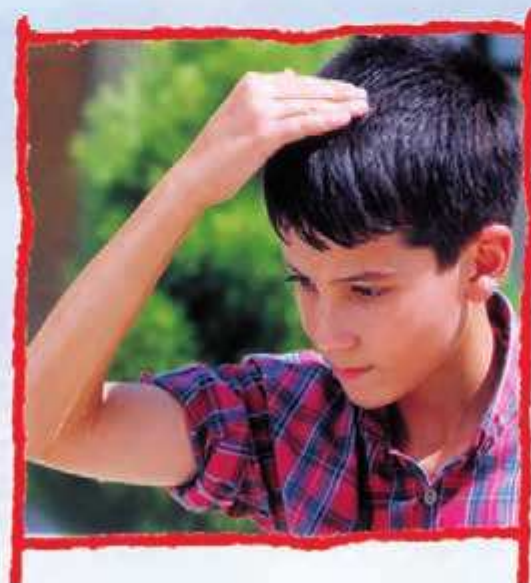


اول نیت می کنم که برای انجام فرمان
 خدا و خشنودی او وضو می گیرم.



بعد دست چپ را مانند دست راست
می شویم.

حالا نوبت دست هاست. اول دست
راست را از آرنج تا سر انگشتان
می شویم؛ از بالا به پایین.



سپس با دستِ تری بر موهای جلوی سرم می کشم.

بعد از آن، با دست راست روی پای راست
را مسح می‌کنم، مطابق شکل.



روی پای چپ را نیز با دست چپ
مسح می‌کنم.



مادرم می‌گوید: «وقتی وضو می‌گیریم، پاکیزه می‌شویم و خود را برای خواندن
نماز آماده می‌کنیم.»
من شعر زیبای «وضو» را از او یاد گرفته‌ام.

با هم بخوانیم



با راهنمایی معلّم، شعر زیبای وضو را در کلاس با هم بخوانید.

تمرین کنیم

یک بار دیگر وضو گرفتن را با کمک معلّم در حیاط مدرسه تمرین می‌کنیم تا آن را خوب یاد بگیریم.

همراه با خانواده



با کمک پدر یا مادر، وضو را در خانه تمرین کنید. سپس یک بار وضو بگیرید و از آن‌ها بخواهید جدول زیر را برای شما کامل کنند.

عملکرد من		مراحل وضو
خوب	خیلی خوب	
	✓	۱- نیت
		۲- شستن صورت
		۳- شستن دست‌ها
		۴- مسح سر
		۵- مسح پاها



امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.





بین و بگو



برای چه کارهایی وضو می‌گیریم؟

.....



.....



..... بهتر است برای



پیامبران خدا



خدا
پیامبر
مردم

آقای امیری روی تابلوی کلاس نوشت:

خدا

پیامبر

مردم

و از بچه‌ها خواست با این کلمات جمله بسازند.

معلم جمله‌ها را روی تابلو نوشت و به بچه‌ها گفت:

چه جمله‌های زیبایی نوشتید!

حالا از سعید می‌خواهیم جمله‌ی خود را بخواند.

«خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را راهنمایی کنند.»

معلم پرسید: آن‌ها مردم را به چه چیزی راهنمایی می‌کنند؟
سعید گفت: کارهای درست را به مردم یاد می‌دهند و از آن‌ها می‌خواهند
کارهای زشت را انجام ندهند.

معلم ادامه داد: آفرین بچه‌ها! حالا می‌خواهم با کمک شما، نام بزرگ‌ترین
پیامبران خدا را روی تابلو بنویسم.
این حرف‌های پراکنده را مرتب کنید:

و ح ن حضرت..... (علیه السلام)

ی ا ر ا ب م هـ حضرت..... (علیه السلام)

س ی و م حضرت..... (علیه السلام)

ی ی ع س حضرت..... (علیه السلام)

ح د م حضرت..... (صلی الله علیه و آله)

معلم گفت: بچه‌ها! البته خدا پیامبران زیادی
فرستاده است.



گفت و گو کنیم



به جز نام پیامبرانی که در درس خواندیم، چه پیامبران دیگری می‌شناسید؟
درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.

فکر می‌کنم



من هم اگر بخواهم جمله‌ای زیبا درباره‌ی پیامبران بنویسم، می‌نویسم:

.....

بین و بگو



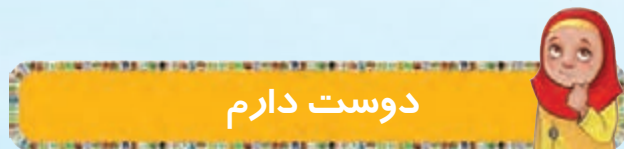
با دقت در تصاویر، داستان آن‌ها را برای دوستان خود بیان کنید.





امین و مینا درس «پیامبران خدا» را به پدر نشان می‌دهند. پدر می‌پرسد: «بچه‌ها! پیامبران مردم را به چه کارهایی دعوت می‌کنند؟»

- امین: به انجام دادن کارهای خوب مثل
 - مینا: آن‌ها به ما یاد می‌دهند که
 - امین: به این که نباید دیگران را
 - مینا: مثلاً این که نباید هنگام بازی با دوستانمان
- پدر گفت: «آفرین بچه‌ها! پیامبران آمدند تا حرف‌های خدا را به گوش مردم برسانند و آن‌ها را به خوبی‌ها دعوت کنند.»



به حرف‌های پیامبران خوب خدا گوش کنم تا

مهمان کوچک



ظهر بود.

پیامبر خدا و دوستش بلال در مسجد نشسته بودند و با هم صحبت می کردند.

کودکی وارد شد و سلام کرد. پیامبر با مهربانی جواب سلامش را داد.

کودک گفت: «من پدر ندارم و با مادر و خواهرم زندگی می کنم.

شما را خیلی دوست دارم.»

پیامبر لبخندی زد و گفت: «چه با ادب حرف می زنی.»

بعد به بلال گفت: «به خانه ی ما برو و برای این کودک خوراکی بیاور.»

بلال رفت و با یک ظرف کوچک خرما بازگشت.

پیامبر خرماها را شمرد. بیست و یک دانه بود!

پیامبر دستی بر سر کودک کشید و گفت:

«هفت تا برای خودت، هفت تا برای خواهرت و هفت تا هم برای مادرت.»

کودک یکی از خرماها را به دهان گذاشت. خیلی شیرین بود!

از پیامبر تشکر کرد و با خوش حالی به سوی خانه راه افتاد.





فکر می‌کنم



پیامبر خدا پدر همه‌ی ماست. او همه‌ی بچه‌ها را دوست دارد. مرا هم دوست دارد.

او



دوست دارم

من هم مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) ...



امین و مینا



امین و مینا درباره‌ی داستان مهربانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند.

امین: من از داستان «مهمان کوچک» یاد گرفتم

مینا: من هم

امین: پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی مهربان بود که

.....

مینا: اگر من به جای آن کودک بودم،





خبر! خبر!

وقتی پیامبر خدا
با اسب می آمد از سفر
بچه ها فریاد می زدند:
پدر او مد، خبر، خبر

پر می زدند به سوی اسب
شبیبه چند تا شاپرک
به دور او می چرخیدند
خیلی قشنگ و با نمک

خنده کنان دست می زدند
به پا و زین و موی اسب
شادی کنان داد می زدند:
مارو سوار کن روی اسب

پیامبر عزیز ما
افسار اسب را می کشید
می گفت: حالا یکی یکی
سوار اسب من شوید

یکی سوار می شد عقب
یکی سوار می شد جلو
بچه ها فریاد می زدند:
جانمی جان، برو برو

از این طرف به آن طرف
می چرخیدند تو کوچه ها
پیامبر عزیز ما
شادی می کرد با بچه ها
سید محمد مهاجرانی

مسجد پیامبر در شهر مدینه



امروز محمّد یک ساله شده است.
خواهرش زهرا او را می‌بوسد و به یاد سال قبل می‌افتد. روزی که خدا نوزادی را
به آن‌ها هدیه داد.
روز تولّد پیامبر خدا، حضرت محمّد بود. برای همین پدر و مادرش نام زیبای
محمّد را برایش انتخاب کردند.
زهرا خیلی خوش حال است. او می‌خواهد امشب به همراه مادر و برادرش در
جشنی بزرگ شرکت کند.



زهرا و مادرش وارد مسجد می‌شوند.
بوی گل در حیاط پیچیده است. دیوارها با پارچه‌ها و کاغذهای رنگی تزیین شده‌اند.
مسجد خیلی زیباتر شده است!
زهرا دوستش آمنه را می‌بیند. به سوی او می‌رود و روز تولّد پیامبر را به او تبریک
می‌گوید.
در این هنگام صدای اذان بلند می‌شود.
وقتی مردم نام زیبای پیامبر را می‌شنوند، همه صلوات می‌فرستند.





بعد از نماز برای میلاد پیامبر جشن گرفتند.
همه با شیرینی و شکلات پذیرایی شدیم.
امام جماعت داستان‌های زیبایی از زندگی پیامبر تعریف کرد و بچه‌های مسجد
سرود زیبایی خواندند.

بدانیم

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه به دنیا آمد. نام پدرش
عبدالله و نام مادرش آمنه بود. بسیار امانت‌دار و درست‌کار بود و به همین
دلیل به او «محمد امین» می‌گفتند. ما مسلمانان پیامبران را دوست داریم
و به او احترام می‌گذاریم. برای زیارت او به شهر مدینه می‌رویم و هر
سال، روز تولد پیامبر خدا را جشن می‌گیریم.

دوست دارم

با کمک دوستانم برای میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جشن بگیریم.
هر کس پیشنهادی می‌دهد.
من می‌گویم ...

بازی و نمایش

داستان درس «مهمان کوچک» را در کلاس به صورت نمایش اجرا کنید.



بگرد و پیدا کن



حضرت محمد
صلی الله علیه و آله

نام پدر:

محل تولد:

نام مادر:

معروف به:



با هم بخوانیم

آغاز آزادی

با نام تو باران

آرام می بارد

کوه از تو می گوید

چون دوستت دارد

نام تو سرسبزی

نام تو آبادی ست

آغاز خوبی ها

آغاز آزادی ست

با نام تو گنجشک

پر می زند از شوق

قد می کشد هر نخل

در سایهات با ذوق

نامت محمد شد

چون رود جاری شد

با مهربانی هات

دنیا بهاری شد

اکرم السادات هاشمی پور

اهل بیت پیامبر



حسن و حسین به خانه آمدند.
به مادر سلام کردند و گفتند: «امروز چه بوی خوشی خانه را پر کرده است. بوی خوش پدر بزرگ می آید! مادر جواب سلام آن‌ها را داد و گفت: امروز پدر بزرگ مهمان ماست.»

بچه‌ها خیلی خوش حال شدند و به درون اتاق دویدند.
پیامبر خدا هر دو را در آغوش گرفت. او نوه‌هایش را خیلی دوست داشت.
سپس پیامبر عبايش را بر سر خود و نوه‌هایش کشید.
بچه‌ها دستان کوچک خود را دور گردن پیامبر انداختند.
هر کدام آرزویی کردند:

- کاش پدر اینجا بود.

- کاش مادر اینجا بود.

لحظه‌ای بعد، صدایی آشنا شنیدند؛

«...اجازه می‌دهید ما هم در کنار شما باشیم؟»

بچه‌ها از دیدن پدر و مادر در کنار پیامبر خیلی خوش حال شدند.
اتاق کوچکی درست شد. پر از صفا و مهربانی!

پیامبر دست به دعا بلند کرد:

«خدایا این چهار نفر اهل بیت من هستند.

دوستان آن‌ها دوستان من هستند و دشمنان آن‌ها دشمن من

خدایا بر آن‌ها درود فرست و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن.»





فکر می‌کنم



اهل بیت پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این‌همه دوست داشتند؟

دوست دارم



من هم مثل بزرگ‌ترها هر وقت می‌خواهم نام اهل بیت پیامبر را به زبان بیاورم، با احترام بگویم: ...

گفت و گو کنیم

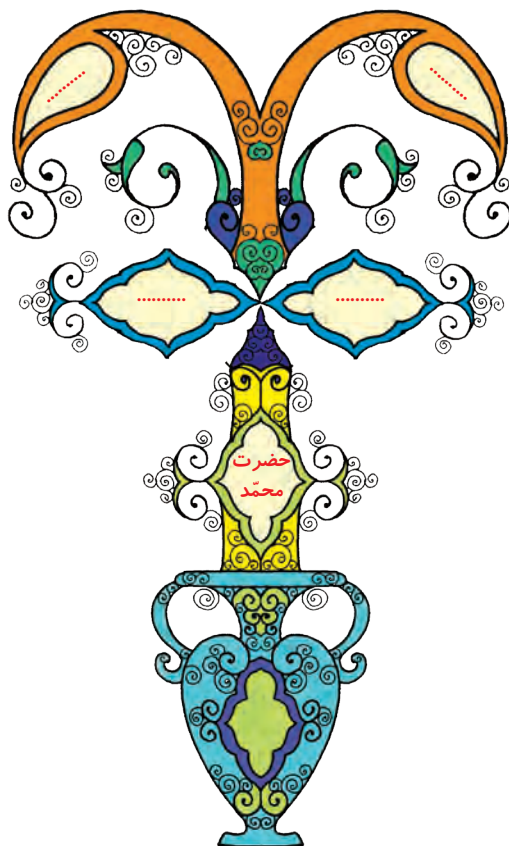


از این داستان یاد می‌گیریم که ...



کامل کنیم

نام افراد خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در جاهای مناسب بنویس.



یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می‌فرستیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

حالا این کلمات را کنار هم مرتب کنیم تا معنای آن را یاد بگیریم.

بر محمد

بفرست

خدایا

و اهل بیت او

درود

یعنی:



خانواده‌ی بخشنده



مامان با سعید کوچولو روی نیمکت بوستان نشست. دو کیک شکلاتی از کیفش درآورد و به کوثر و یاسین داد. ولی ناگهان کیک یاسین از دستش روی زمین افتاد. چشم‌های یاسین پر از اشک شد. کوثر، ناراحتی برادرش را که دید، زود نصف کیکش را به او داد. مامان کوثر را بوسید و گفت: «تو کار قشنگی کردی، دختر مهربانم. خدا بخشش به دیگران را خیلی خیلی دوست دارد.» کوثر پرسید: «خیلی خیلی! واقعاً؟» مامان با لبخند سر تکان داد و گفت: «بله دخترم. برای همین، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی بخشش می‌کردند؛ حتی چیزهایی را که خودشان هم دوست داشتند یا لازم داشتند، به دیگران می‌دادند.» یاسین پرسید: «مثلاً چطوری؟» مامان فکری کرد و گفت: «مثلاً... مثلاً روزی خانواده‌ی امام علی (علیه السلام) روزه بودند. وقت افطار دور سفره نشستند. همان موقع، تق تق تق، صدای در آمد. یکی از پشت در گفت: «من و بچه‌هایم خیلی گرسنه‌ایم. شما به ما کمک می‌کنید؟»





امام علی زود تصمیم گرفت، به خاطر خدا، سهم غذایی
را به مرد فقیر بدهد. حضرت فاطمه و بچه‌ها، حسن و
حسین، همین تصمیم را گرفتند.
آن شب، خانواده‌ی امام علی (علیه‌السلام) غذایی برای
خوردن نداشتند، ولی خیلی خوش حال بودند که این کار
را کردند....

کوثر کنار مامان نشست و با شادی گفت: «من کمی ناراحت بودم که کیک کمتری داشتم؛ ولی الان مثل خانواده‌ی امام علی خیلی خوش حالم که این کار را کردم.» مامان، کوثر و یاسین را بغل کرد و گفت: «می‌دانید، بچه‌های عزیزم! آن‌ها خیلی بخشنده‌تر از ما بودند. پس چقدر خوب است که سعی کنیم مثل آن‌ها باشیم و فقط به فکر خودمان نباشیم.»

یاسین گفت: «من هم می‌خواهم یک کار خوب بکنم.» و کیکش را از روی زمین برداشت. بعد آن را کنار باغچه برای مورچه‌ها ریزریز کرد.



همه‌ی خوبی‌ها در خانواده‌ی امام علی (علیه‌السلام) وجود داشت.

هر جمله مربوط به کدام‌یک از خوبی‌های خانواده‌ی امام علی است؟

وقتی کسی از آن‌ها کمک خواست با خوش حالی به او کمک کردند. **صبر**

آن‌ها گرسنه بودند؛ ولی گرسنگی را تحمل کردند. **بخشش**

غذایشان را به فقیر دادند، در حالی که خودشان به آن نیاز داشتند. **مهربانی**

کدام‌یک از کارهای شما در این هفته شبیه خانواده‌ی امام علی بود؟



دوست دارم



من هم مانند امام علی (علیه السلام) و خانواده اش

بازی و نمایش



به کمک دوستانت نمایشی اجرا کن که در آن مرد فقیر ماجرای بخشش خانواده‌ی پیامبر را برای بچه‌هایش تعریف کند.
مرد فقیر با خوش حالی به سمت خانه‌اش به راه افتاد. بچه‌هایش گرسنه بودند و منتظر بازگشت پدر... .

یک کار خوب

اگر تو به جای آن بچه‌ها بودی و می‌خواستی با چند جمله از حضرت علی (علیه السلام) و خانواده‌اش تشکر کنی، چه می‌نوشتی؟

.....

.....

.....

نماز بخوانیم



چند روزی است زینب با مادرش تمرین می‌کند. او می‌خواهد نماز خواندن را خوب یاد بگیرد.

یک روز مادرش می‌گوید: «فکر می‌کنم تا الان یک نماز دو رکعتی را به صورت کامل یاد گرفته‌ای و خودت می‌توانی آن را بخوانی.»

و از زینب می‌پرسد: «یک نماز دو رکعتی چگونه است؟»

زینب خوش حال می‌شود و می‌گوید:

«رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم نماز صبح را برای انجام فرمان خدا و خشنودی او می‌خوانم.»



۱



دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا می‌آورم و می‌گویم: «اللَّهُ أَكْبَرُ».

۲



سوره‌ی حمد را می‌خوانم و پس از آن، سوره‌ای از قرآن مانند سوره‌ی توحید را می‌خوانم.

۳



آن‌گاه برای رکوع خم می‌شوم و سه مرتبه می‌گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»

۴



بعد از رکوع می‌ایستم.

۶



آن گاه می‌نشینم و دوباره به سجده
می‌روم.
پس از آن می‌نشینم.

۵



سپس به سجده می‌روم و سه مرتبه
می‌گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»

۸



سپس دست‌هایم را برای قنوت رو به
آسمان بلند می‌کنم و دعا می‌کنم.

۷



بعد می‌ایستم و رکعت دوم را مانند
رکعت اول با سوره‌ی حمد شروع
می‌کنم.



پس از آن، رکوع و دو سجده را انجام می‌دهم، مانند رکعت اول.

حالا نوبت تشهد است، یعنی

می‌نشینم و می‌گویم:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

و در پایان سلام می‌دهم، یعنی می‌گویم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ،
السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مادر زینب لبخند می‌زند و می‌گوید: «آفرین دخترم! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان، خواندن نماز است.»

با هم بخوانیم



نماز خوان ها

چقدر خوب اند
نماز خوان ها
همیشه آرام
تمیز و زیبا
نگاهشان خوب
سلامشان گرم
کلامشان است
شبیهِ گل، نرم
سکوتشان فکر
دعایشان راز
نماز آن ها
شبیهِ پرواز

منیره هاشمی

تمرین کنیم

خوب است یک نماز دور کعتی را با کمک
معلم در کلاس یا نمازخانه ی مدرسه
تمرین کنیم.

خاطره

اولین نمازی که خواندم ...



بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد



رکوع



سجده



تشهّد



اللهُ أَكْبَرُ

همراه با خانواده



امشب در خانه‌ی ما جشن کوچکی برپاست.
مادر غذای خوش مزه‌ای درست کرده
و پدر شیرینی خریده است.
من و برادرم مهدی نماز خواندن را یاد گرفته‌ایم.
این جشن به خاطر من و اوست.
با خودم می‌گویم...

پدر مهربان



هوا گرم و آفتابی بود. امام علی (علیه السلام) سبیدی به دست گرفت و از خانه بیرون آمد. مقداری آرد، گوشت و خرما تهیه کرد و در سبد گذاشت. امام از چند کوچه گذشت و به خانه‌ای رسید. چند کودک به همراه مادرشان در آن خانه زندگی می‌کردند. پدر آن‌ها در جنگ شهید شده بود. کودکان با دیدن مهمان خود خوش حال شدند و به طرف او دویدند. امام آرد و گوشت را به مادر داد تا برای بچه‌ها غذا پیزد. آن‌گاه به سوی کودکان رفت. آن‌ها را در آغوش گرفت و با دست خود خرمایی در دهانشان گذاشت. سپس با آن‌ها مشغول بازی شد. صدای خنده و شادی حیاط خانه را پر کرده بود. بچه‌ها از بازی با امام خسته نمی‌شدند. او مانند یک پدر با آن‌ها مهربان بود و آن‌ها را خیلی دوست می‌داشت. بچه‌ها هیچ‌گاه خاطره‌ی آن روز را فراموش نکردند.

بدانیم

امام اوّل ما مسلمانان در روز سیزده رجب و در کعبه، خانه خدا به دنیا آمد. او پسر عموی پیامبر خدا بود و از کودکی در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. امام علی (علیه السلام) اوّلین مردی بود که دین اسلام را پذیرفت. او بیشتر اوقات همراه و هم‌نشین پیامبر بود و دستورات اسلام را به خوبی از او یاد گرفت. پیامبر خدا حضرت علی را خیلی دوست می‌داشت و می‌فرمود: «علی داناترین مردم است.» امام علی با دختر پیامبر ازدواج کرد. خدا به آن‌ها فرزندان مهربان و شجاع هدیه داد. سرانجام امیر مؤمنان در مسجد هنگام نماز خواندن، به دست یکی از دشمنان دین خدا به شهادت رسید.





مرد آسمانی

نیمه شب‌ها توی کوچه
می‌برد مردی به دوشش
با محبت نان و حلوا
تا نگیرد توی کوفه
می‌برد او غصه‌ها را
با یتیمان هم‌غذا شد
با تبسم می‌دهد او
یا علی هستی همیشه
می‌رود آرام و تنها
کیسه‌ای از نان و خرما
می‌دهد مردی خدایی
کودکی از بی‌غذایی
می‌دهد او مهربانی
مرد پاک و آسمانی
دسته‌دسته نان گندم
توی دل‌ها، پیش مردم
مهدی وحیدی صدر





فکر می‌کنم

امام علی (علیه السلام) با کودکان یتیم بازی می‌کرد تا ...



دوست دارم

به آدم‌های نیازمند کمک کنم، پس ...



گفت و گو کنیم

داستان‌هایی را که از زندگی امام علی (علیه السلام) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



بهترین دوست



مرد مسافر خسته به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.
صدای پای اسبی به گوشش رسید.
مرد سواره به او سلام کرد.
مرد مسافر پرسید: «کیستی؟»
- من حسن فرزند علی هستم.
مرد مسافر با شنیدن این نام، خشمگین شد و با امام به تندی سخن گفت.
او از شهر شام آمده بود. شهری که معاویه در آن حکومت می‌کرد.
معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام) بود.
امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او را شنید و با مهربانی گفت: «مثل این که در
شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت
بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.»
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن
بود؟!



سرش را به زیر انداخت و گفت:
«من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!»

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن، شبیه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به نیازمندان کمک می‌کرد. کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها به شهادت رسید.





فکر می کنم

امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون....

گفت و گو کنیم



از داستان «بهترین دوست» یاد می گیریم که ...

- ۱-
- ۲-
- ۳-



امین و مینا



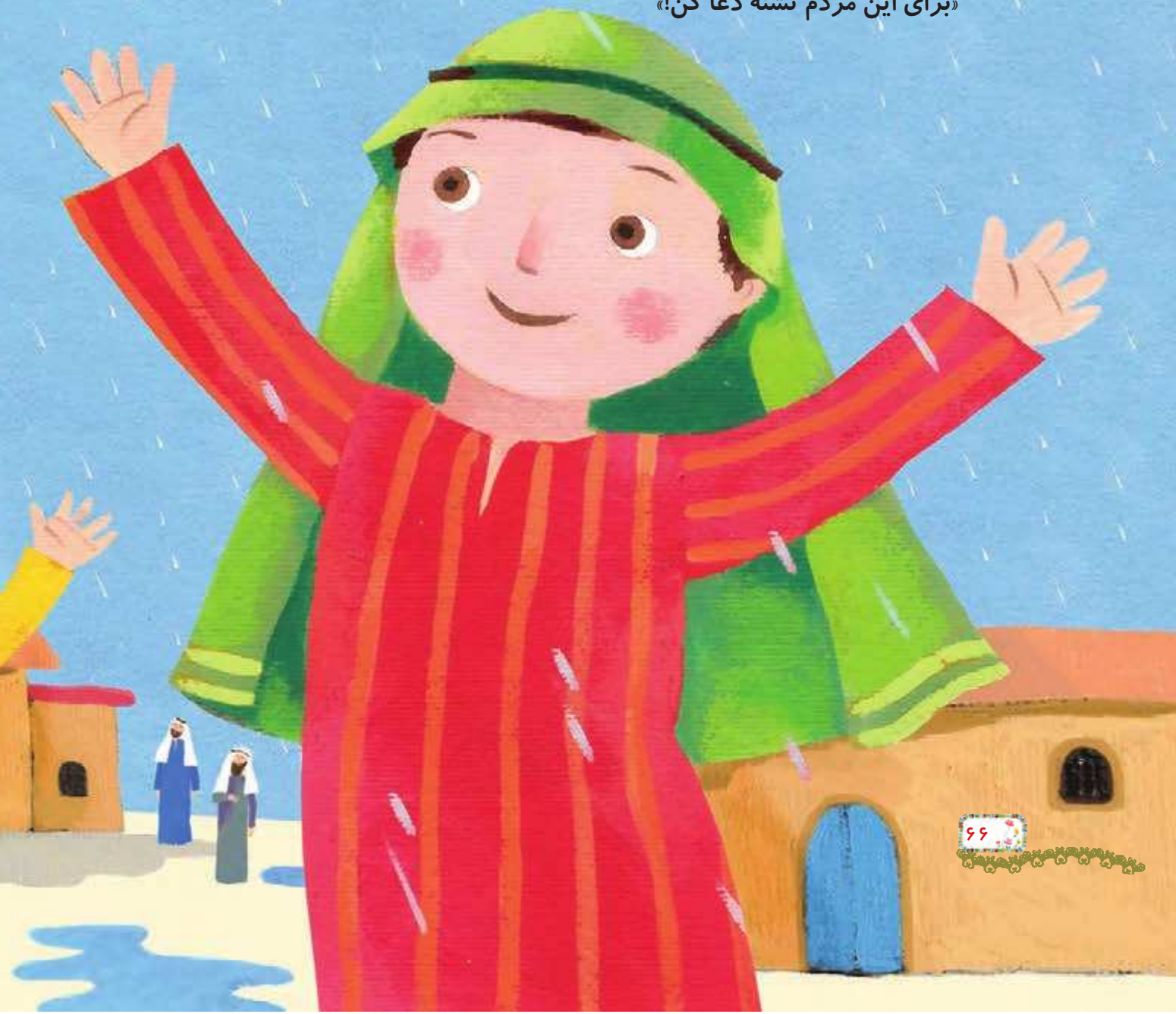
به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



دعای باران



چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: «بیاید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران بیارد.» آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند. - ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن! امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت: «برای این مردم تشنه دعا کن!»



امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
«خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر
می‌کنیم.

خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما
بفرست...»

هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که با دعای
امام حسین (علیه السلام) بارید!



بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد. پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت. پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود. او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد. سومین امام ما با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.



فکر می کنم



خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست دارد؛ زیرا... .



امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.

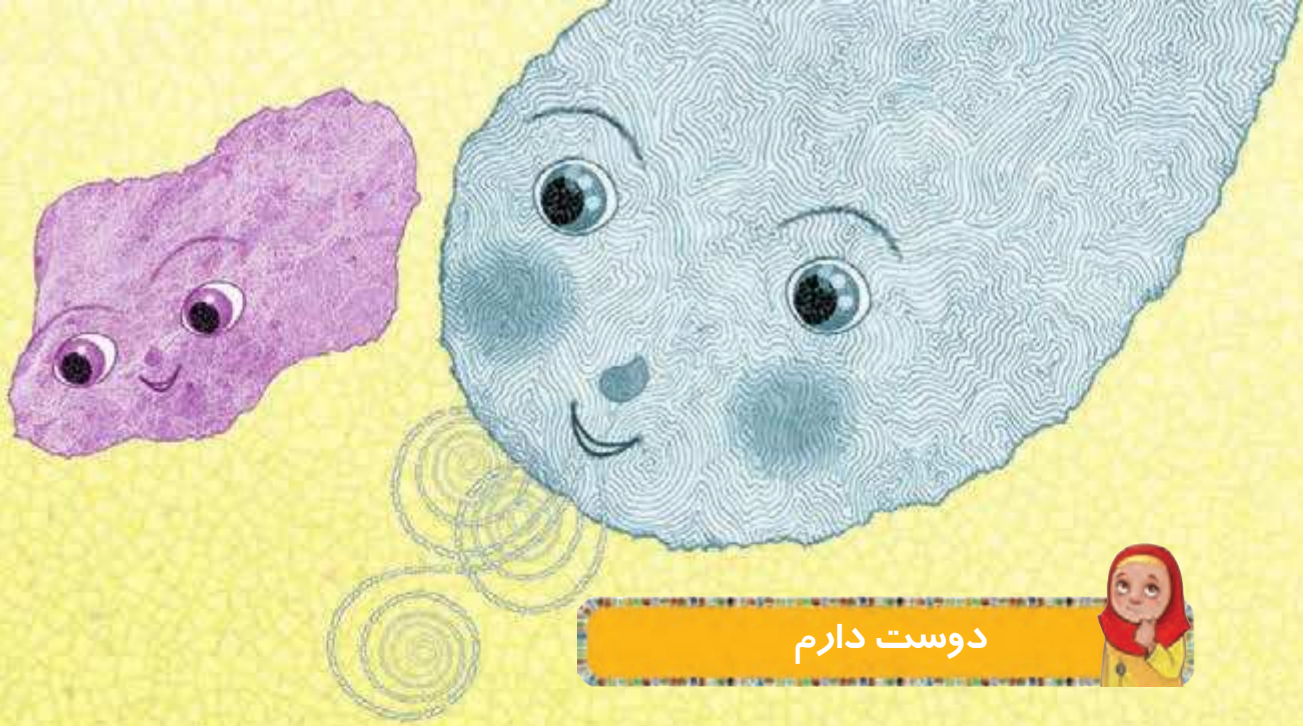


گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟
آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان
گفت و گو کنید.





دوست دارم

داستان زیر را با کمک دوستانم در چند جمله ادامه بدهم.

هدیه‌ی کوچک

در آسمان آبی ابر کوچکی بود که فقط یک ذره باران داشت. به دوستش باد گفت: «من فقط یک ذره باران دارم و با آن می‌خواهم یک کار بزرگ و قشنگ کنم.»
باد گفت: «پس با من بیا» و ابر کوچولو را برد بالای جاده‌ای خاکی.
آن پایین آدم‌های زیادی پیاده می‌رفتند. ابر کوچولو پرسید: «این‌ها کجا می‌روند؟»
باد گفت: «این‌ها مسافران کربلا هستند و به زیارت مردی می‌روند که خیلی مهربان و شجاع بود.»
باد ابر کوچولو را پایین‌تر برد و گفت: «آدم‌های کنار جاده را ببین! آن‌ها به خاطر علاقه‌ای که به آن مرد بزرگ دارند، به مسافران کمک می‌کنند و به آن‌ها آب و غذا می‌دهند.»



بچہ ہا سلام!



کودکان مدینه به بازی و شادی مشغول بودند.
بوی عطر پیامبر در کوچه پیچید. رسول خدا به همراه یاران خود به مسجد
می رفت.

چشم پیامبر که به کودکان افتاد، گفت: «بچه ها سلام!»
بچه ها دور پیامبر را گرفتند و یکی یکی گفتند: «سلام! سلام!»
پیامبر با مهربانی دست کودکان را می گرفت و آن ها را نوازش می کرد.
رسول خدا بچه ها را خیلی دوست داشت. او همیشه به یاران خود می گفت:
«تا زنده هستم سلام کردن به کودکان را ترک نمی کنم!»
کودکان از این که پیامبری چنین مهربان داشتند، خیلی خوش حال بودند.

بدانیم

معمولاً کوچک ترها به بزرگ ترها سلام می کنند و با این کار به آن ها احترام
می گذارند. اما پیامبر مهربان ما همیشه زودتر به دیگران سلام می کرد؛ حتی
به کودکان!

دین اسلام به ما سفارش می کند وقتی همدیگر را می بینیم، اول سلام کنیم و
بعد حرف بزنیم.

امام حسین (علیه السلام) می گوید:

«سلام کردن هفتاد پاداش دارد. شصت و نه پاداش برای کسی که سلام می کند
و یک پاداش برای کسی که جواب سلام را می دهد.»

خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «وقتی مؤمنان پیش تو می آیند،

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بگو: سلام بر شما»

(سوره ی انعام، آیه ی ۵۴)





فکر می‌کنم



سلام کردن به دیگران آن قدر مهم است که ...

دوست دارم



من هم مانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ...

گفت و گو کنیم



وقتی به یکدیگر سلام می‌کنیم...

۱- با هم بیشتر دوست می‌شویم.

۲-

۳-

یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در پایان نماز به پیامبر خدا درود می‌فرستیم و

می‌گوییم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

یعنی:

.....



امین و مینا



- امین: من از مینا کوچک تر هستم و سعی می کنم زودتر
- مینا: البته بزرگ ترها هم
- امین: سلام کردن نشانه ی
- مینا: پیامبر خدا می گفت: تا زنده هستم

با هم بخوانیم



سلام

سلام رود آبی ست	سلام بید سبز است
بلند و آفتابی ست	سلام گرم خورشید
سلام ماه روشن	سلام ابر خیس است
شیه خنده ی من	سلام چشمه شادی ست
سلام باد هو هو	سلام برگ خش خش
میان خنده ی او	سلام غنچه مخفی ست
خدای مهر و لبخند!	خدای روشنی ها!
سلامت می فرستند	همه از دور و نزدیک

شاهین رهنما

کیسه‌ی سنجاب کوچولو



روزی سنجاب کوچولوی غریبه‌ای به جنگل آمد. او دید همه جا پر از بطری و کیسه‌ی پلاستیکی و زباله‌های جورواجور است. آهی کشید و از حیوانات پرسید: «چرا طبیعت قشنگ خدا این قدر کثیف و زشت شده است؟ چرا این‌ها را جمع نمی‌کنید؟» حیوانات شانه بالا انداختند و گفتند: «این آشغال‌ها را آدم‌ها ریخته‌اند. یکی از کارهای عجیب و غریب آن‌ها همین است. پس چرا ما باید این زباله‌ها را جمع کنیم؟» سنجاب کوچولو دیگر چیزی نگفت. ولی کمی بعد، کیسه‌ای پیدا کرد و در جنگل راه افتاد. سنجاب زباله‌های دور و برش را یکی‌یکی جمع کرد و در کیسه انداخت.





موش به بقیه‌ی حیوانات گفت: «سنباب چه کار عجیب و غریبی می‌کند. خودش هم که این زباله‌ها را نریخته است.»
خرگوش پرسید: «یعنی می‌خواهد با این زباله‌ها چه کار کند؟»
جوجه تیغی گفت: «شاید بخواهد کیسه‌ی پُر شده‌اش را جایی ببرد و جایزه بگیرد.»

موش و خرگوش و جوجه تیغی هر کدام یک کیسه‌ی خالی پیدا کردند. از پشت درخت‌ها دنبال سنباب راه افتادند. سر راهشان، هر چه توانستند زباله جمع کردند. کم‌کم حیوانات دیگر هم به دنبال آن‌ها راه افتادند. رفتند و رفتند و رفتند تا به سطل زباله‌ی بزرگی کنار جاده رسیدند. سنباب کیسه‌اش را به سختی از سطل بالا کشید و داخل آن انداخت. وقتی رویش را برگرداند، حیوانات را با کیسه‌های پر از زباله دید. با شادی فریاد کشید: «وای! چه کار خوبی کردید!»

موش و خرگوش و جوجه تیغی سرشان را پایین انداختند و گفتند: «ما فکر کردیم می خواهی برای این کار جایزه بگیری.»

سنجاب خندید و گفت: «تمیزی و زیبایی جنگل جایزه‌ی بزرگی برای همه‌ی ماست.» حیوانات به پشت سرشان نگاه کردند. با شادی سر تکان دادند. کیسه‌های خودشان را داخل سطل انداختند و پرسیدند: «حالا چه کار کنیم که آدم‌ها دوباره در این جا آشغال نریزند؟»

سنجاب گفت: «هنوز نمی‌دانم. ولی شاید بچه‌هایی که این داستان را می‌خوانند، بتوانند کاری کنند و فکرهای جالبی در این باره به ذهنشان برسد.»

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ

«خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

(سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۸)



گفت و گو کنیم

- اگر جای سنجاب کوچولو بودی برای همراه کردن دوستانت در این کار خوب چه می‌کردی؟
- اگر دوستان سنجاب کوچولو به او کمک نمی‌کردند تا جنگل تمیز شود، چه اتفاقی می‌افتاد؟
- شما چه فکرهای جالبی برای پاکیزگی طبیعت دارید؟



فکر می‌کنم



خداوند پاکیزگان را دوست دارد زیرا...



دوست دارم



دوست دارم در تمیزی و زیبایی محل زندگی‌ام نقش داشته باشم.

• اگر جلوی خانه‌ی ما باغچه‌ای هست من می‌توانم ...

• حتماً کیسه‌ی زباله را ...

• ...



امین و مینا



..... امین: من طبیعت را دوست دارم و

..... مینا: من در طبیعت می‌توانم

..... امین: اسلام دین است.

..... مینا: پس ما باید همیشه تمیز باشیم، مثلاً

..... امین: در مدرسه هم می‌توانیم

بین و بگو



در هر تصویر چه می‌بینی؟ با کمک دوستانت برای هر کدام، نام مناسبی انتخاب کنید.



.....

.....

.....

وقت نماز



قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می شوم. صدای اذان به گوش می رسد. سحر گاه زیبایی است.
مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.
او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.
او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نمازم را
به جماعت بخوانم!
من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.
معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نمازم را در مسجد
بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.



دوست دارم



هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت
بخوانم. برای این کار ...



سرود بیداری

صبح است، صبح است
برخیز از خواب
پیش از تو برخاست
بیدار گشته
با جیک و جیکش
پیش از تو گفته
صبح است و دارد
وقت نماز است

الله اکبر
یک بار دیگر
از خواب، ببل
هم غنچه، هم گل
گنجشک زیبا
شکر خدا را
بر چهره لبخند
برخیز فرزندا!
مصطفی رحماندوست

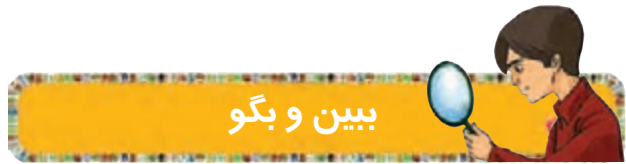




امین و مینا

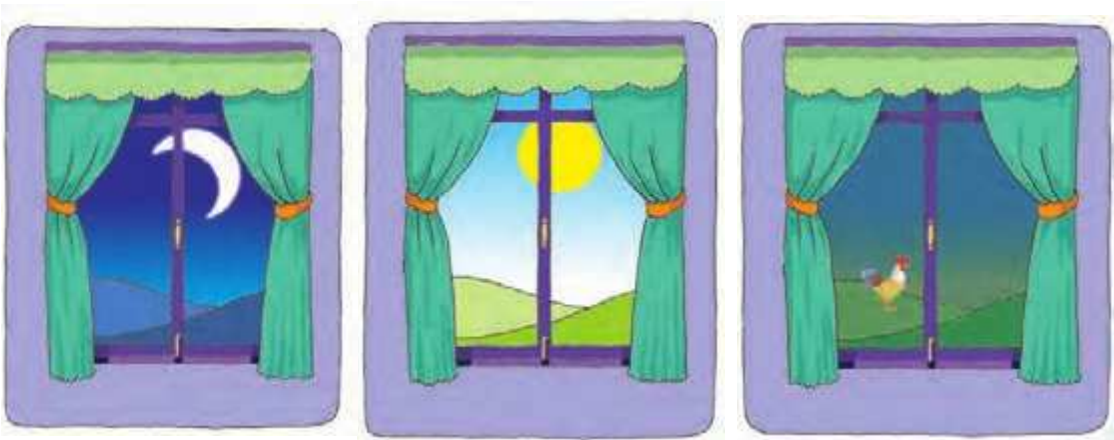
امین به مینا می‌گوید: چه خوب است که هر روز می‌توانیم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت‌های هر نماز را بنویسیم.

	نماز صبح رکعت
نماز ظهر رکعت	نماز عصر
..... رکعت رکعت رکعت
نماز مغرب رکعت	نماز عشا
..... رکعت رکعت رکعت



بین و بگو

هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و

خاطره‌ی نانوشته




امروز سر صبحانه، خواهر بزرگم صبا گفت: «آخ آخ! برای امروز باید یک خاطره از مدرسه می‌نوشتم. ولی یادم رفت. حالا چه کار کنم؟ به خانم معلّم بگویم فراموش کردم؟ یا بگویم نوشتم و دفترم را جا گذاشتم؟ ...»
 مامان و بابا کمی با صبا حرف زدند تا بهترین تصمیم را بگیرد. من هم چیزی از او پرسیدم. صبا فقط گوش کرد و با صورت اخمو به مدرسه رفت.

اما بعد از ظهر که من و مامان دنبالش رفتیم، صبا خندان بود. با شادی تعریف کرد:

«می‌دانید چه شد! وقتی نوبتم رسید که خاطره‌ام را بلند بخوانم، پای تخته رفتم. صدای تاپ تاپ قلبم را می‌شنیدم. صفحه‌ی خالی دفترم را به خانم معلّم و بچه‌ها نشان دادم و گفتم: «بخشید! یادم





رفت خاطره بنویسم. الان می توانستم راستش را نگویم، ولی برادر کوچکم از من پرسید: آیا دوست داری به تو دروغ بگویند؟ من هم فکر کردم و تصمیم گرفتم راست بگویم.» خانم معلم دفترم را گرفت. صدای تاپ تاپ قلبم بیشتر شد. گوشه‌ی ورق سفید، یک دایره‌ی بزرگ با مداد کشید و گفت همین خاطره را برای فردا بنویسم. بعدش هم دو چشم و یک لب خندان وسط دایره کشید و گفت: «بهترین حرف، حرف راست است. این گفته‌ی امام علی (علیه السلام) است.»



به نام خدا
امام علی (ع) فرمود:
«بهترین کلام سخن راست است.»
✿ ✿ ✿



دفترم را که به بچه‌ها نشان دادم، همه زدند زیر خنده.»
من هم از دیدن دفتر صبا خنده‌ام گرفت و خیلی خوش‌حالم که به خواهر عزیزم
کمک کردم تا راست بگوید.



چه فکری به صبا کمک کرد تا به معلم خود حرف راست بزند و حقیقت را بگوید...



درباره‌ی فایده‌های راست‌گویی و نتیجه‌های دروغ‌گویی با دوستان خود گفت‌وگو
کنید.



دوست دارم



من نعمتی بسیار مهم هستم. اندازه‌ی من کوچک است، ولی به کمک من کارهای خیلی مهم و خوبی می‌توانی انجام بدهی. دوست دارم از من فقط برای راست‌گویی استفاده کنی حتی اگر.....
مطمئن باش با راست‌گویی.....
دوست دارم از امروز به من قول بدهی.....

بازی و نمایش



با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد کسی که راست می‌گوید چه خوبی‌هایی به دست می‌آورد.

همراه با خانواده



از پدر و مادر خود بخواهید داستان چوپان دروغ‌گو را برای شما تعریف کنند.

چشمن بزرگ



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزئین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

مهدی جان تولدت مبارک



در محله



وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزیین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شربت و شیرینی می‌دادند.

در مسجد



هنگام اذان برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتم. روی پرچم‌های رنگارنگ با خط زیبایی نوشته شده بود: «مهدی جان! تولدت مبارک» همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.



فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولد امام مهدی (علیه‌السلام). پدرم می‌گوید: «او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم. وقتی او بیاید، همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.»

دوست دارم



کاری کنم تا امام مهدی (علیه‌السلام) مرا بیشتر دوست داشته باشد، مثلاً برای تولدش جشن بگیرم یا ...

جشن بگیریم

خوب است ما بچه‌ها هم برای جشن نیمه‌ی شعبان برنامه‌ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲- دیوار کلاس‌ها را
- ۳- برای دعوت از افراد
- ۴- برای پذیرایی
- ۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می‌کنم

.....



در کنار سفره



از بالای تپه همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
 پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
 رضا، پسر عمویم، با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
 از تپه پایین می‌آیم.
 به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شوئیم.
 آب چشمه زلال و خنک است.
 به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن کند.
 چه غذای خوش مزه‌ای آورده است!
 پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند.
 و به ما می‌گوید: «بچه‌ها! خدا این نعمت‌ها را به ما داده است. پس غذا را با نام او شروع می‌کنیم.»
 من هم زیر لب می‌گویم ...
 نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک برمی‌دارد و با دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
 بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: «الحمد لله، خدایا به همه‌ی گرسنگان غذا بده.»
 من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می‌کنیم. من تگه‌های ریز نان را برای گنجشک‌ها
می‌ریزم.
گنجشک‌ها روی زمین می‌نشینند و جیک جیک می‌کنند.
فکر می‌کنم آن‌ها می‌گویند: ...





فکر می‌کنم



رعایت آداب غذا خوردن، سبب می‌شود ...

دوست دارم



هر بار غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم؟

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را بخوریم.

۲-

۳- غذاهای اضافی را

۴- نمی‌گوییم این غذا را دوست ندارم، بلکه

۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.

۶- پر خوری نمی‌کنیم؛ یعنی قبل از



بین و بگو

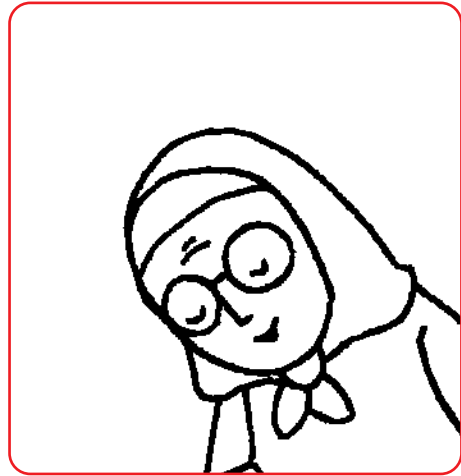


با دقت در این تصاویر، عبارت‌ها را کامل کنید.



..... لقمه‌ها را

..... می‌جویم



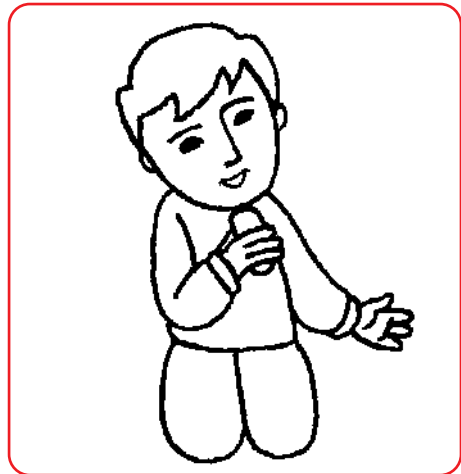
..... غذا را با نام

.....



..... بعد از غذا

.....



..... لقمه‌ها را

.....



معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطالب کتاب های درسی از طریق سامانه «نظرسنجی از محتوای کتاب درسی» به نشانی nazar.roshd.ir یا نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۸۷۴ - ۱۵۸۷۵ ارسال کنند.



سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

